

بررسی تحلیلی دیدگاه ملاصدرا و علامه طباطبایی در باره «قلم» با رویکرد فلسفی و روایی

محمدعلی وطن دوست*

چکیده

در آیات و روایات اسلامی دو اصطلاح «قلم» و «لوح» در کنار هم به کار رفته و از مراتب علم فعلی خداوند دانسته شده‌اند است. از همین رو، دو اصطلاح یادشده در فلسفه اسلامی نیز راه یافته و جزء مسائل فلسفه اولی قرار گرفته است. در این میان، فیلسوفانی مانند ملاصدرا به گونه‌ای اجمالی و علامه طباطبایی به گونه‌ای تفصیلی، با بهره‌گیری از آموزه‌های دینی، کوشیده‌اند از «قلم» و «لوح» تبیین فلسفی ارائه دهند. در جستار حاضر، دیدگاه ملاصدرا و علامه طباطبایی درباره «قلم» به شیوه توصیفی - تحلیلی و با رویکرد روایی و فلسفی بازخوانی، تحلیل، و بررسی شده است. در پایان این نتیجه به دست آمده است که براساس روایات و مبانی حکمت متعالیه «قلم» و «اقلام» از حقایق عالم عقل‌اند که در سلسله طولی هستی نسبت به حقایق پایین تر از خود جنبه فاعلی دارند و واسطه فیض شمرده می‌شوند. هم‌چنین می‌توان قلم را برابر با عالم عقل و لوح را برابر با عالم مثال دانست که نسبت به عالم عقل جنبه قابلی دارد و حقایق را از آن عالم دریافت می‌کند. شایان ذکر است که میان این دو تفسیر ناسازگاری وجود ندارد و تفاوت تنها به نحوه اعتبار عقلی بازمی‌گردد.

کلیدواژه‌ها: قلم، ملاصدرا، علامه طباطبایی، روایات، حکمت متعالیه.

* استادیار گروه فلسفه و حکمت اسلامی، دانشگاه فردوسی مشهد، ma.vatandoost@um.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۳/۱۹، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۰۶/۲۸

۱. مقدمه

چگونگی علم الهی به مخلوقات یکی از مسائلی است که در آموزه‌های دینی بدان اشاره شده است و بسیاری از معارف اعتقادی مستقیم یا غیرمستقیم از آن اثر پذیرفته‌اند. در تقسیم‌بندی‌ای کلی، علم خداوند به علم پیش از ایجاد و علم پس از ایجاد تقسیم می‌شود که در تعبیر دیگری از آن با عنوان علم ذاتی و علم فعلی یاد می‌کنند. علم فعلی، که به علم حق تعالی در مقام فعل اطلاق می‌شود، مراتب گوناگونی را در بر می‌گیرد که در اصطلاح آیات، روایات، و حکمت متعالیه صدرایی از آن با عناوین عرش، کرسی، لوح محفوظ، لوح محو و اثبات، قلم، قضا، قدر، و مانند این‌ها یاد شده است. در جستار حاضر تلاش می‌شود تا «قلم» به عنوان یکی از مراتب علم فعلی خداوند متعال نخست از دیدگاه ملاصدرا و علامه طباطبایی تحلیل و تبیین شود. سپس، با بررسی برخی از روایاتی که این دو اندیشمند بدان‌ها نپرداخته‌اند، دیدگاه آنان ارزیابی و تکمیل شود. پرسش‌های اساسی پژوهش حاضر از قرار زیر است:

۱. برداشت‌های روایی و تبیین‌های فلسفی ملاصدرا و علامه طباطبایی درباره قلم چیست؟

۲. دیدگاه ملاصدرا و علامه طباطبایی درباره قلم چگونه ارزیابی می‌شود؟

در جستار حاضر تلاش شده است با شیوه‌ای تحلیلی — توصیفی و رویکردی روایی — فلسفی به دو پرسش یادشده پاسخ داده شود و ناسازگاری ظاهری میان برخی روایات حل شود.

۲. پیشینه تحقیق

درباره پیشینه بحث نیز باید گفت، با بررسی تفصیلی که نگارنده در مقالات و پایان‌نامه‌های نگاشته شده انجام داده است، پژوهشی یافت نشد که به صورت مستقل و منسجم، به گونه‌ای تفصیلی و با رویکرد فلسفی، حقیقت «قلم» را در آیات، روایات، و هم‌چنین از دیدگاه ملاصدرا و علامه طباطبایی بررسی کرده باشد. در میان پژوهش‌های موجود، برخی از مقالات و پایان‌نامه‌ها وجود دارد که به صورت اجمالی و ضمنی این موضوع را بررسی کرده‌اند که در ذیل بدان‌ها اشاره می‌شود:

۱.۲ مقالات

۱. زمانی، مهدی (۱۳۹۱)، «جایگاه لوح و قلم در جهان‌شناسی عرفانی ابن عربی و عطار نیشابوری»، مجله پژوهش زبان و ادبیات فارسی، ش ۲۵، تابستان.

بررسی تحلیلی دیدگاه ملاصدرا و علامه طباطبایی درباره «قلم» با رویکرد فلسفی و روایی ۲۰۹

۲. اترک، حسین (۱۳۸۳-۱۳۸۴)، «مراتب خلقت از دیدگاه آیات و روایات»، مجله پژوهش‌های فلسفی کلامی، ش ۲۲ و ۲۳، زمستان ۱۳۸۳ و بهار ۱۳۸۴.
۳. موحدی نجف آبادی، محمدرضا و سیدمحمد حکاک (۱۳۹۵)، «مقایسه آرای فلوطین در خصوص صادر اول با آیات و روایات»، مجله اندیشه دینی، ش ۵۸، بهار.
۴. زندیه، عطیه (۱۳۸۸)، «صادر نخستین از دیدگاه امام خمینی»، مجله پژوهش‌نامه متین، ش ۴۲، بهار.

۲.۲ پایان‌نامه‌ها

۱. امامی کوپایی، حسین (۱۳۹۱)، تفسیر تطبیقی روایی سوره‌های قلم و حاقه براساس اهم تفاسیر فریقین، پارسای داخل کشور کارشناسی ارشد، موضوع: معارف اسلامی، استاد راه‌نما: علی راد، استاد مشاور: عبدالهادی مسعودی، دانشکده علوم حدیث.
۲. موحدی نجف آبادی، محمدرضا (۱۳۹۴)، صادر اول در آیات و احادیث و آرای فلوطین، پارسای داخل کشور دکتری تخصصی، موضوع: معارف اسلامی، استاد راه‌نما: سیدمحمد حکاک، استادان مشاور: علی فتح طاهری و سیدمسعود سیف، دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره)، دانشکده ادبیات و علوم انسانی.

۳. دیدگاه ملاصدرا درباره قلم

با بررسی تفصیلی آثار ملاصدرا می‌توان بدین نتیجه دست یافت که وی همه روایات مربوط به قلم را بررسی نکرده و تنها به ذکر چند نمونه از روایات بسنده کرده است. از همین رو، رویکرد غالب ایشان، در تبیین چیستی قلم، رویکردی فلسفی است که از برخی روایات الهام گرفته است. ملاصدرا در جاهای گوناگون آثار خود مانند شرح اصول کافی و تفسیر قرآن به صورت پراکنده به مفهوم‌شناسی و وجودشناسی قلم مبادرت می‌کند (بنگرید به ملاصدرا ۱۳۶۶: ج ۳، ۲۱۴، ۳۶۷؛ ج ۴، ۱۴۶، ۲۰۶؛ ملاصدرا ۱۴۱۵: ج ۱، ۱۱۹، ۳۳۱؛ ج ۲، ۳۸۴؛ ج ۳، ۳۵۲؛ ج ۴، ۱۳۳، ۱۷۳؛ ج ۶، ۲۵۳). در بخش نخست پژوهش حاضر، تلاش می‌شود گزارشی دقیق از دیدگاه ملاصدرا ارائه شود و میان سخنان وی ترتیب منطقی برقرار شود.

۱.۳ ماهیت قلم و ویژگی های آن

ملاصدرا در بیان چیستی «قلم» آن را عبارت از جوهر قدسی نورانی می‌داند که میان خداوند و مخلوقات واسطه است و نقش افاضه علوم بر آنان را برعهده دارد (ملاصدرا ۱۳۶۶: ج ۲، ۴۱۹). وی در جای دیگر قلم اعلی را نام دیگر عقل فعال می‌داند (همان: ج ۲، ۴۴۲). با توضیحاتی که در ادامه خواهد آمد روشن می‌شود که قلم اعلی بودن عقل فعال نمی‌تواند دیدگاه نهایی ملاصدرا باشد!

ملاصدرا در تبیین چگونگی صدور هستی از خداوند متعال قلم را نخستین موجودی می‌داند که برطبق علم عنایی حق صادر شده است. به واسطه قلم، جوهرهای قدسی و اجرام سماوی یا همان افلاک به وجود می‌آیند و به همین اعتبار است که عالم عقول را عالم قدرت نام‌گذاری کرده‌اند و نیز، به اعتبار این‌که عقول کمالات ثانوی موجودات را افاضه می‌کنند و آن‌ها را از نقص به کمال می‌رسانند، عالم جبروت نامیده می‌شوند. در این عالم، صورت همه موجوداتی که خداوند متعال از آغاز تا پایان جهان آفریده است به گونه‌ای بسیط و جدا از هرگونه کثرت وجود دارد. به‌باور ملاصدرا عالم عقل همان صورت قضای الهی است و به همین اعتبار ام‌الکتاب نامیده می‌شود. هم‌چنین این عالم را، به اعتبار این‌که صور موجودات را بر نفوس کلی فلکی افاضه می‌کند، قلم نامیده‌اند و هرآنچه از علوم حق بر ما سرازیر می‌شود از این عالم افاضه می‌شود (ملاصدرا ۱۹۸۱: ج ۶، ۲۹۳-۲۹۶؛ ملاصدرا ۱۳۶۳ الف: ۱۲۵-۱۲۷). ملاصدرا در جای دیگر وجه تسمیه قلم را «واسطه‌گری در تصویر علوم و حقایق بر الواح نفسانی قضائی و قدری» برمی‌شمارد (ملاصدرا ۱۳۶۶: ج ۱، ۲۱۷).

از دیدگاه ملاصدرا عالم عقل، که نام دیگر آن قلم است، صورت قضای الهی است و عالم نفسانی سماوی یا همان نفوس کلی فلکی محل قدر الهی است و لوحی است که قضای الهی در آن نقش می‌بندد (همان).

وی در کتاب *اسرار الآیات* قلم اعلی را نخستین نازل‌کننده قرآن از خداوند متعال می‌داند که پس از آن لوح محفوظ و سپس لوح محو و اثبات و سرانجام جبرئیل امین قرار دارد (ملاصدرا ۱۳۶۰: ۵۳).

۲.۳ چگونگی تجلی علم الهی در قلم

صدرالمتألهین در بیان چگونگی تجلی علم الهی در قلم و پس از آن در لوح به چگونگی ایجاد کلام در انسان اشاره می‌کند. زمانی که انسان اراده سخن گفتن می‌کند، در مرحله پیش

از تحقق اراده، صورت عقلی آن در نفس ناطقه به گونه اجمال و بساطت تحقق می‌یابد؛ در ادامه، اثری از این صورت عقلی در نفس حاصل می‌شود که همان صورت خیالی کلام است و به دنبال آن، اثر صورت خیالی که همان صورت محسوس کلام است در عالم خارج آشکار می‌شود (ملاصدرا ۱۳۶۳: ۲۷).

وی کتابت قلم اعلی در لوح محفوظ را از نوع کتابت عقلی می‌داند و آن را از هرگونه تغییر و تبدیل و نسخ و تحریف مصون می‌شمارد، ولی از نوع دیگر کتابت به نام کتابت نفسی یاد می‌کند که اقلام دیگری غیر از قلم اعلی آن را نگاشته‌اند و بیان می‌دارد که محو و اثبات در آن الواح راه پیدا می‌کند و نسخ احکام از آن سرچشمه می‌گیرد.

۴. دیدگاه علامه طباطبایی درباره قلم

برخلاف ملاصدرا که کم‌تر در آثار خود از قلم سخن به میان آورده است، علامه طباطبایی در تفسیر المیزان و رسائل توحیدی از قلم و چیستی آن به تفصیل سخن رانده و در این باره نکات بدیعی را از خود به یادگار گذاشته است. با همه دقت‌های تحسین‌برانگیزی که علامه طباطبایی در تفسیر روایات قلم از خود نشان داده‌اند، برخی روایات که نکات ارزنده‌ای را درباره حقیقت قلم آشکار می‌کند از نظر ایشان مغفول مانده است و همین مسئله سبب شده است تا در برخی موارد تأملاتی در نظر ایشان وجود داشته باشد.

۱.۴ دیدگاه علامه در تفسیر المیزان

علامه طباطبایی در تفسیر المیزان در ذیل آیات «ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ» (قلم: ۱) و «الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ» (علق: ۴-۵) تفسیر خاصی از معنای قلم ارائه نمی‌دهد و تنها در ذیل آیه نخست، در تبیین چیستی قلم به سه روایت از کتاب معانی الاخبار و یک روایت از کتاب الدر المنثور استناد می‌کند، بدون آن‌که توضیح و برداشت خاصی از روایات یادشده ارائه دهد (طباطبایی ۱۴۱۷ ق: ج ۱۹، ۳۶۷-۳۷۷؛ ج ۲۰، ۳۲۴).

۲.۴ دیدگاه علامه در رساله الوسائط

علامه طباطبایی در رساله الوسائط، برخلاف تفسیر المیزان، چیستی قلم را بررسی تفصیلی می‌کند. ایشان با استناد به برخی از روایات (طبرسی ۱۴۰۳ ق: ج ۲، ۳۵۱)

اصطلاحاتی مانند لوح و قلم را بسان مثل‌هایی می‌داند که برای مردم زده می‌شود و تنها اندیشمندان به فهم آن نائل می‌شوند (طباطبایی ۱۴۱۹ ق: ۱۲۹). وی بر این باور است که حقیقت این امور که در قالب این مثال‌ها تنزل یافته است معنایی و رای این مفاهیم دارد؛ البته سنخیت و تناسبی که باید میان مثال و ممثل وجود داشته باشد در این موارد نیز به‌ناچار وجود دارد. ایشان چنین نتیجه می‌گیرد که وقایع نگارش یافته در قلم به‌طور اجمال و در لوح به‌گونه‌ای تفصیلی تحقق دارند؛ و اگر دقیق‌تر نظر شود، می‌توان گفت اجمال و تفصیل هر دو در مرکب است و قلم نگاه‌دار اجمال آن و افاضه‌کننده تفصیل آن است. براساس این سخن، قلم مرتبه‌ای از مراتب وجود خواهد بود که موجودات به‌صورت اجمال و بساطت در آن تحقق دارند و وجود تفصیلی آن‌ها را افاضه می‌کنند و لوح مرتبه دیگری است که ظرف وجود تفصیلی اشیاست و مرکب مرتبه‌ای است که اجمال و تفصیل، هر دو، در آن ثابت است و همان وجودی است که بر مادون اسما گسترش یافته است (همان: ۱۲۹-۱۳۰).

علامه مراتب قلم، لوح، و مرکب را، به‌دلیل تجردی که دارند، توأم با حیات و علم می‌داند و بر این باور است که اگر به هر سه آن‌ها به‌صورت مجموعی نظر شود، به‌نحوی با عرش متحدند و اگر حدود و ماهیات آن‌ها موردلحاظ عقل قرار گیرد سه فرشته جدا از هم‌اند (همان: ۱۳۰). ایشان روایت علی بن ابراهیم قمی را مؤید معنای نخست می‌داند (همان). امام (ع) در این روایت چنین می‌فرماید:

لوح محفوظ دو سو دارد: یک سوی آن در سمت راست عرش قرار دارد و سوی دیگر آن بر پیشانی اسرافیل است. هنگامی که پروردگار به‌صورت وحی سخن می‌گوید لوح بر پیشانی اسرافیل می‌زند و اسرافیل در لوح نظر می‌کند و آنچه را که در آن است به جبرئیل وحی می‌کند^۱ (قمی ۱۴۰۴ ق: ج ۲، ۴۱۴-۴۱۵).

روایت دیگری نیز در تفسیر قمی وجود دارد که بر معنای دوم دلالت دارد. در این روایت امام صادق (ع) چنین می‌فرماید: «نخستین چیزی که خدا آفرید قلم بود؛ سپس به او گفت: بنویس! پس قلم همه آنچه را که در گذشته واقع شده و در آینده واقع خواهد شد نگاشت»^۲ (همان: ۱۹۸).

علامه طباطبایی در ادامه به دو روایت دیگر در این باره استناد می‌کند که در ذیل می‌آید:

۱. شیخ صدوق در معانی الاخبار از سفیان ثوری روایت کرده است که از امام صادق (ع) درباره «ن» سؤال شد و امام (ع) در پاسخ فرمود:

نون رودی است در بهشت. خداوند بزرگ و بلندمرتبه به او فرمود: خشک شو! پس آن رود خشک شد و مرکب گردید؛ سپس خداوند به قلم فرمود: بنویس؛ پس قلم همه آنچه را که در گذشته واقع شده و در آینده واقع خواهد شد در لوح محفوظ نگاشت. پس مرکب از جنس نور است و قلم نیز از جنس نور است و لوح نیز از جنس نور است. سفیان گفت: به ایشان گفتم: ای پسر رسول خدا! برای من امر لوح، قلم، و مرکب را بیش تر بیان کن و از آنچه که خدا به تو آموخته است به من بیاموز. امام فرمود: ای پسر سعید، اگر تو شایسته دریافت پاسخ نبودی به تو پاسخ نمی دادم. نون فرشته‌ای است که (فیض را) به قلم می‌رساند و قلم که فرشته است آن را به لوح می‌رساند، که او نیز فرشته است، و لوح آن را به اسرافیل و اسرافیل به میکائیل و میکائیل به جبرئیل و جبرئیل به پیامبران و فرستادگان الهی، که درور خدا بر آنان باد، می‌رساند. سپس فرمود: بلند شو ای سفیان که من (بیش از این) بر تو ایمن نیستم!^۳ (همان: ۲۳)؛

۲. علی بن ابراهیم در تفسیر خود از پدرش از ابن ابی عمیر از عبدالرحیم اقصیر نقل می‌کند: عبدالرحیم گفت از امام صادق علیه السلام درباره «ن» و «قلم» سؤال کردم و امام (ع) فرمود:

خداوند قلم را از درختی در بهشت آفرید که به آن «خُلْد» گفته می‌شود. سپس به رودی در بهشت، که سفیدی آن از برف شدیدتر و شیرینی آن از عسل شیرین تر بود، فرمود: خشک شو! سپس به قلم فرمود: بنویس! قلم گفت: پروردگار من چه بنویسم؟ فرمود: هرآنچه که شده و خواهد شد تا روز قیامت بنویس. پس قلم در صفحه‌ای که درخشان تر از نقره و خالص تر از یاقوت بود نوشت. سپس آن صفحه را پیچید و در ستون عرش قرار داد و سپس بر دهان قلم مهر زد. پس از آن قلم سخن نگفت و تا ابد نیز سخن نخواهد گفت. آن (صفحه) همان کتاب مکنونی است که همه کتاب‌های آسمانی نسخه‌ای از آن هستند. آیا شما عرب نیستید؟! پس چرا معنای سخن را نمی‌فهمید؟! زمانی که یکی از شما به همراهش می‌گوید: از آن کتاب نسخه‌ای تهیه کن، آیا این‌گونه نیست که نسخه‌برداری از کتابی است که از اصل گرفته شده باشد و این همان سخن خداوند است که می‌فرماید: «إِنَّا كُنَّا نَسْتَنْسِخُ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ»^۴ (همان: ج ۲، ۳۷۹-۳۸۰).

۱.۲.۴ شرح برخی از فرازهای دو روایت از زبان علامه

علامه طباطبایی در شرح فرازهای گوناگون روایت مطالب مهمی را بیان می‌دارد که از این قرار است:

۱. علامه طباطبایی در جهت رفع ناسازگاری میان عبارت «إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ الْقَلَمَ مِنْ شَجَرَةٍ فِي الْجَنَّةِ يُقَالُ لَهَا: الْخُلْدُ» که بر تقدم آفرینش بهشت بر قلم دلالت دارد و روایاتی که قلم را نخستین مخلوق می‌داند توضیح می‌دهد که واژه «خلق» بر برخی از مراتب بهشت اطلاق نمی‌شود. مؤید این سخن روایتی از پیامبر اسلام (ص) است که می‌فرماید: «ای جابر! نخستین مخلوق خدا نور پیامبر توست» (مجلسی ۱۴۰۳ ق: ج ۱۵، ۲۴)، حال آن که در روایت دیگر چنین آمده است: «سرشت آنان (پیامبر و اهل بیت) از بهشت گرفته شد و مردم غافل از این حقیقت‌اند» (طباطبایی ۱۴۱۹ ق: ۱۳۱).

در توضیح سخن علامه باید گفت، آن مرتبه از بهشت که عنوان «خلق» بدان اطلاق نمی‌شود همان مرتبه جنة اللقاء و جنة الذات است و فراتر از بهشتی است که مجرد مثالی دارد و در برابر دیدگان بهشتیان قرار می‌گیرد. این بهشت ویژه کسانی است که به مقام فنا دست یافته‌اند و جز حضرت حق را مشاهده نمی‌کنند. مؤید این سخن عبارت علامه طباطبایی در کتاب الشمس الساطعة است که به مراتب هشت‌گانه بهشت اشاره دارد:

لدينا ثمانى جنّات. ففى جنّة اللقاء و جنّة الذات، حيث الدرجة العليا منها مقام الفناء، لا يوجد شيء إلا حضرة الحقّ. و هذا العدم و الفناء أقوى من كلّ الوجودات، و الروح فداءً لهذا العدم الذى هو حقيقة الوجود و أصله (طباطبایی بی تا: ۲۲۹)؛

۲. از روایت عبدالرحیم اقصر استفاده می‌شود که مرکب هم‌راه قلم و یا پیش از آن به وجود آمده است؛ علامه با استناد به روایت امام باقر (ع)، که در آن یکی از نام‌های پیامبر (ص) در قرآن را «نون» می‌نامد (ابن بابویه ۱۳۶۲: ج ۲، ۴۲۶)، یگانگی میان مرکب و قلم را احتمال می‌دهد (طباطبایی ۱۴۱۹ ق: ۱۳۱). ایشان در مقام رفع ناسازگاری میان این روایات توجیه دیگری را مطرح می‌کند. ایشان چنین بیان می‌دارد که آنچه در وساطت نزد مردم معتبر است قلم و لوح است و مرکب فانی در آن است و نظر استقلالی به آن نمی‌شود (همان: ۱۳۲)؛

۳. عبارت «فِي رَقٍّ أَشَدَّ بَيَاضاً مِنَ الْفِضَّةِ...» تعبیری از لوح است که در روایت سفیان از آن با عنوان «لوحی از نور» یاد شده است (همان).

علامه طباطبایی با اشاره به تعبیرهای گوناگون روایات اسلامی در مورد قلم آن‌ها را مثال‌هایی می‌داند که بر حسب اختلاف جهت‌ها و یا درک‌ها بیان شده است. ایشان بر این باور است که اگر این سخنان تنها صناعت‌های لفظی و تشبیه‌های شعرگونه بود و رهبران دین تنها برای آراستن کلام این امور را لوح، قلم، مرکب، کتاب، و میزان نام نهاده‌اند نباید

عباراتی چون «كَانَ أَشَدَّ بَيَاضاً مِنَ النَّجِّجِ، وَأَحْلَى مِنَ الشَّهْدِ» یا مانند این‌ها را به کار می‌بردند (همان)؛

۴. علامه طباطبایی هم چنین بیان می‌دارد که عبارت «طَوَاهُ فَجَعَلَهُ فِي رُكْنِ الْعَرْشِ» به اتحاد قلم با عرش اشاره دارد. هم چنین عبارت «ثُمَّ خَتَمَ عَلَيَّ فَمِ الْقَلَمِ» به حوادث نگارش یافته در قلم نظر دارد که از سنخ حکم قطعی الهی است. البته تغییرناپذیری و حتمیت این نظام در مرتبه‌ای از مراتب وجود با تغییرپذیر بودن آن در مرتبه دیگر منافاتی ندارد، زیرا اجمال و تغییرپذیری از لوازم مرتبه قوه و امکان است که هم‌راه با استعدادهای گوناگون است؛ این درحالی است که مراتب بالاتر هستی یا همان مجردات از آمیختگی با قوه و امکان مبرا هستند (همان: ۱۳۳).

۵. بررسی روایات پنج‌گانه

در روایاتی که پیش‌ازاین درباره قلم گذشت، تنها نکات موردنظر ملاصدرا و علامه طباطبایی ذکر شد. برخی روایات وجود دارد که با تأمل در آن‌ها نکات دیگری استفاده می‌شود و زمینه برای رسیدن به درک بهتر از چیستی قلم فراهم می‌شود. در ادامه، ضمن بررسی و تفسیر روایات پنج‌گانه، دیدگاه ملاصدرا و علامه طباطبایی ارزیابی می‌شود و دیدگاه برگزیده نگارنده تبیین خواهد شد.

۱.۵ روایت نخست

در روایت سفیان بن سعید ثوری از امام صادق (ع)، که پیش‌ازاین نکاتی درباره لوح از آن مطرح شد، عباراتی وجود دارد که می‌تواند گره از فهم اصطلاح قلم بگشاید. در فرازی از این روایت چنین آمده است:

... پس قلم همه آن چه را که در گذشته واقع شده و در آینده واقع خواهد شد در لوح محفوظ نگاهت. پس مرکب از جنس نور است و قلم نیز از جنس نور است و لوح نیز از جنس نور است. سفیان گفت: به ایشان گفتم: ای پسر رسول خدا! برای من امر لوح و قلم و مرکب را بیش‌تر بیان کن و از آن چه که خدا به تو آموخته است به من بیاموز. پس امام فرمود: ای پسر سعید، اگر تو شایسته پاسخ گرفتن نبودی به تو پاسخ نمی‌دادم، نون فرشته‌ای است که (فیض را) به قلم می‌رساند و قلم که فرشته است آن را به لوح می‌رساند که او نیز فرشته است و لوح آن را به اسرافیل می‌رساند و اسرافیل به میکائیل می‌رساند و میکائیل به جبرئیل می‌رساند ...^۵ (ابن بابویه ۱۴۰۳ ق: ۲۳).

نکاتی که از روایت استفاده می‌شود از این قرار است:

الف) لفظ «کان» که در عبارت «فَسَطَّرَ الْقَلَمُ فِي اللُّوحِ الْمَحْفُوظِ مَا كَانَ وَ مَا هُوَ كَائِنٌ اِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ» به کار رفته است از نوع «کان تامه» است که به معنای وجود دادن است. پس نگارشی که قلم در لوح انجام داده است نگارش وجودی است. از این رو نگارنده «فاعل ایجاد» و نگاشته شده «وجود» و محل نگارش، که همان «لوح» است، حقیقتی است که پذیرنده حقایق وجودی بالاتر از خودش است. این ارتباط تکوینی میان قلم و لوح حکایت گر نوعی علیت میان آنهاست که سبب ایجاد رابطه طولی میان آن دو شده است. هم‌چنین، از آن‌جا که معلول رقیقه علت خود است، می‌توان گفت تفاوت قلم و لوح از سنخ تفاوت میان اجمال و تفصیل است؛ پس نگارش وجودی را می‌توان گونه‌ای خروج از اجمال به تفصیل یا خروج از وحدت به کثرت دانست؛

ب) عبارت «ماکان» و «ما هو کائن» نشان می‌دهد که قلم حقیقتی است که همه حوادثی را که در ظرف زمان «گذشته و آینده» به وقوع پیوسته است و خواهد پیوست به‌طور اجمال در خود دارد؛

ج) از تقدم مداد بر قلم و تقدم قلم بر لوح این نکته استفاده می‌شود که مداد حقیقتی وجودی است و مرتبه وجودی آن بالاتر از قلم و لوح است. از آن‌جا که مداد به معنای مرکب است و مداد را از آن جهت مداد گفته‌اند که سبب بسط مرکب در قلم می‌شود و قلم را در نوشتن یاری می‌رساند، می‌توان این نتیجه را گرفت که مداد حقیقتی است که قلم فیض وجود را از آن دریافت می‌دارد. این برداشت برخلاف برداشتی است که پیش‌ازین در سخنان علامه نقل شد. ایشان بر این باورند که مرکب فانی در لوح و قلم است و نظر استقلال به آن نمی‌شود (همان: ۱۳۲). این سخن بدین معناست که تفاوت مرکب با قلم تفاوتی اعتباری است، نه حقیقی. به‌دیگر سخن، اگر بنا بود مرکب فانی در قلم و لوح باشد و تفاوت آنها به نحوه لحاظ عقلی بازگردد، نباید در روایت یادشده مرتبه وجودی مرکب بالاتر از مرتبه وجودی قلم و لوح باشد و حال آن‌که از متن روایت چنین استفاده می‌شود که میان مرکب، قلم، و لوح ارتباط وجودی برقرار است و هر یک به ترتیب واسطه فیض برای دیگری‌اند! مؤید سخن نگارنده عبارت فراز پایانی روایت است که در ادامه بدان اشاره خواهد شد؛

د) از عبارت «فَالْمِدَادُ مِدَادٌ مِنْ نُورٍ وَ الْقَلَمُ قَلَمٌ مِنْ نُورٍ وَ اللُّوحُ لَوْحٌ مِنْ نُورٍ» و عبارت «فَنُونٌ مَلِكٌ يُوَدِّي اِلَى الْقَلَمِ وَ هُوَ مَلِكٌ وَ الْقَلَمُ يُوَدِّي اِلَى اللُّوحِ وَ هُوَ مَلِكٌ وَ اللُّوحُ يُوَدِّي اِلَى

إِسْرَافِيلَ... معلوم می‌شود که مداد، قلم، و لوح از سنخ موجودات مادی نیستند، بلکه از فرشتگان‌اند و از مجردات به حساب می‌آیند. هم‌چنین این نکته استفاده می‌شود که «نون» یا مرکب، «قلم»، و «لوح» سه فرشته‌اند که هریک از مرتبه وجودی جداگانه‌ای برخوردارند و تفاوت میان آن‌ها تفاوتی حقیقی است، نه اعتباری! و نیز از این دو عبارت برداشت می‌شود که عبارت نخست در آغاز روایت «وَأَمَّا ن فَهَوَّ نَهْرُ فِي الْجَنَّةِ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَجْمَدُ فَجَمَدُ فَصَارَ مِدَادًا» تعبیری نمادین است که به‌فراخور فهم مخاطب گفته شده است. هم‌چنان‌که علامه طباطبایی در تفسیر المیزان این‌گونه عبارات را از باب تمثیل و از نوع تشبیه معقول به محسوس می‌داند که برای فهماندن غرض به مخاطبان گفته شده است (طباطبایی ۱۴۱۷ ق: ج ۸، ۱۷۰).

۲.۵ روایت دوم

در روایتی از زراره نقل شده است که از امام صادق (ع) درباره چگونگی آغاز و تکثیر نسل فرزندان حضرت آدم (ع) پرسید. امام (ع) در پاسخ به حرمت ازدواج برادر و خواهر در همه کتاب‌های آسمانی اشاره کردند. در بخشی از پاسخ ایشان که مرتبط با بحث است چنین آمده است:

... خداوند بلند و بزرگ‌مرتبه، دوهزار سال پیش از آفرینش آدم (ع)، به قلم دستور داد تا همه آن‌چه تا روز قیامت خواهد شد بر لوح بنگارد. در همه کتاب‌های آسمانی خدا که قلم در آن‌ها جاری شده است، حرمت ازدواج خواهر با برادر آمده است و ما از آن کتاب‌ها همین کتاب‌های چهارگانه مشهور را می‌بینیم که عبارت‌اند از: تورات، انجیل، زبور، و قرآن که خداوند آن‌ها را از لوح محفوظ بر فرستادگان خود، که درود خدا بر آنان باد، نازل کرده است... (ابن‌بابویه ۱۳۸۵: ج ۱، ۱۹).

الف) در این روایت نیز به نگارش وجودی قلم بر لوح اشاره شده است، با این تفاوت که به‌جای حرف جر «فی» که در روایت پیشین آمده بود حرف جر «علی» به‌کار رفته است که می‌تواند نوعی استعلا و چیرگی و برتری وجودی قلم بر لوح را بفهماند؛
ب) از فراز پایانی روایت استفاده می‌شود که همه کتاب‌های آسمانی برگرفته و تنزل یافته از لوح محفوظ‌اند و خداوند متعال آن‌ها را از لوح محفوظ بر پیامبرانش فروفرستاده است. به‌دیگر سخن می‌توان لوح محفوظ را نسخه اصلی همه کتاب‌های آسمانی دانست که از روی آن نسخه‌برداری شده‌اند.

۳.۵ روایت سوم

معاذ بن جبل در روایتی از پیامبر (ص) چنین نقل می‌کند:

علم سبقت گرفت و قلم خشک شد و قدر گذشت به تحقیق کتاب و تصدیق رسولان و به سعادت از خدای عزوجل از برای کسی که ایمان آورده و پرهیز کرده و به شقاوت از برای کسی که دروغ گفته و کافر شده و به ولایت خدا از برای مؤمنان که ایشان را دوست می‌دارد و بیزاری او از مشرکان ...^۷ (ابن بابویه ۱۳۹۸ ق: ۳۴۳-۳۴۴).

این روایت به این نکته اشاره دارد که همه حوادثی که در جهان هستی رخ می‌دهد پیش از آن‌که در خارج تحقق پیدا کند و به وقوع پیوندد در علم پیشین خداوند متعال وجود داشته است و قلم حقیقتی است که ظرف علم ازلی خداوند متعال قرار گرفته است. همه پیشامدهای جهان را پیش از آن‌که به‌ظهور برسد به‌نگارش وجودی درآورده است. البته از عبارات بعدی حدیث، که سعادت و شقاوت را به کسانی نسبت می‌دهد که خود ایمان آورده‌اند یا کفر می‌ورزند، روشن می‌شود که علم ازلی پیشین منافاتی با اختیار و آزادی انسان در بینش‌ها، نگرش‌ها، و منش‌های او ندارد، بلکه همان‌گونه‌که از عباراتی نظیر «یا این آدم بمشیتي كنت أنت الذي تشاء لنفسك ما تشاء...» استفاده می‌شود، این نکته مهم به‌دست می‌آید که مشیت هم برای انسان است و هم برای خداوند متعال است؛ زیرا در این عبارات مشیت و اراده همان‌گونه‌که به خداوند نسبت داده شده برای انسان نیز اثبات شده است.

۴.۵ روایت چهارم

در کتاب *خصال* سفیان ثوری از امام صادق (ع) نقل می‌کند که امیرالمؤمنین (ع) در حدیثی طولانی درباره‌ی چگونگی صدور آفرینش از نور وجودی پیامبر (ص) توضیح می‌دهد. در فراز نخست این روایت چنین آمده است:

همانا خداوند متعال نور محمد (ص) را پیش از آفرینش آسمان‌ها و زمین و عرش و کرسی و لوح و قلم و بهشت و جهنم و پیش از خلقت آدم و نوح و ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و موسی و عیسی و داوود و سلیمان و همه کسانی که نام هایشان در آیه «و هبنا له اسحاق - تا - صراط المستقیم» آمده و چهارصدویست و چهارهزار سال پیش از همه پیامبران آفرید ... (ابن بابویه ۱۳۶۲: ج ۲، ۴۸۱).

یکی از نکات بسیار مهمی که از این روایت استفاده می‌شود برتری وجودی نور پیامبر (ص) بر همهٔ آفریده‌هاست که قلم و لوح و عرش و کرسی و ... را نیز در بر می‌گیرد. براساس این روایت، قلم که در برخی از روایات از آن با عنوان نخستین مخلوق یاد شده است در مرتبهٔ پس از نور پیامبر قرار می‌گیرد و به تعبیری می‌توان آن را تعیینی از تعینات حقیقت محمدی به حساب آورد. در واقع، این روایت، به همراه روایت سفیان ثوری، به‌طور آشکارا نور پیامبر (ص) را برتر و بالاتر از قلم قرار می‌دهد. هم‌چنین در این روایت نون یکی از نام‌های پیامبر (ص) شمرده شده است که در قرآن آمده است (همان: ج ۲، ۴۲۶).

با تأمل در نکتهٔ یادشده، پرسش مهمی رخ می‌نماید و آن این است که اگر «قلم» براساس روایات پیشین همان صادر نخست باشد، با این روایت که در آن نور پیامبر را صادر نخست دانسته و قلم را تعیینی از تعینات نور پیامبر (ص) به شمار آورده است چگونه جمع خواهد شد؟!

در پاسخ به پرسش یادشده، که در بخش بیان دیدگاه مختار نیز به تفصیل در این باره سخن خواهیم راند، توجه به این نکته ضروری است که در برخی روایات واژهٔ قلم به صورت جمع «اقلام» به کار رفته است. از همین جا این نکته کشف می‌شود که اصطلاح قلم در روایت تنها در یک مصداق به کار نمی‌رود، بلکه مصداقی گوناگونی را در بر می‌گیرد که به اعتبار «واسطهٔ فیض بودن» بدین نام خوانده شده‌اند. بر همین اساس، در روایتی که از صادر نخست یا نور پیامبر با عنوان «قلم» یاد شده است سخن از عالی‌ترین درجهٔ قلم یا به تعبیر ملاصدرا «قلم اعلی» است (ملاصدرا ۱۳۰۲: ۲۸۱) و در روایاتی که قلم از تعینات وجودی نور پیامبر دانسته شده است مراد مراتب دیگر اقلام‌اند که مادون قلم اعلی قرار گرفته‌اند. مؤید این تفسیر روایت امام حسن عسکری (ع) (طوسی ۱۴۱۱: ج ۲، ۸۰۰) است که در آن تعبیر «قلم الاقلام» به کار رفته است و در ادامهٔ مقاله نیز دربارهٔ آن بحث خواهد شد.

۵.۵ روایت پنجم

از عبدالعظیم بن عبدالله نقل شده است که امام رضا (ع) چنین فرموده‌اند:

ستایش ویژهٔ خدایی است که پیش از انجام افعال از سوی آفریده‌هایش بدان‌ها عالم است. آفرینندهٔ آسمان‌ها و زمین است. سامان‌دهندهٔ اسباب است به سبب آن‌چه که اقلام جاری ساخته‌اند و قضاها را حتمی بر آن گذشته است (همهٔ این‌ها) از علم پیشین و حکم مقلد او سرچشمه گرفته است ...^۹ (کلینی ۱۴۰۷: ج ۵، ۳۷۲).

الف) از این روایت و روایاتی شبیه این که در آن‌ها لفظ قلم به صورت جمع (اقلام) آمده است می‌توان پی برد که هر موجود مجردی که به نوعی جنبه فاعلی دارد و نسبت به حقایق پایین‌تر از خود واسطه فیض شمرده می‌شود در اصطلاح روایات اهل بیت (ع) از آن به «قلم» تعبیر می‌شود. از این رو نمی‌توان قلم را فقط نوعی از حقیقت به حساب آورد. روشن است که میان این مطلب و روایاتی که در آن‌ها قلم به صورت مفرد به کار رفته و با نام نخستین مخلوق از آن یاد شده است (قمی ۱۴۰۴ ق: ج ۲، ۱۹۱؛ مجلسی ۱۴۰۳ ق: ج ۵۴، ۳۱۳) هیچ‌گونه ناسازگاری وجود ندارد؛ زیرا این روایات را بر نخستین قلم و روایات دیگر را بر قلم‌های دیگری که پایین‌تر از قلم نخست قرار دارند می‌توان حمل کرد. در مورد روایت پیشین نیز وضع به همین منوال است. مؤید این مطلب تعبیر «قلم الاقلام» است که در دعایی از امام حسن عسکری (ع) عبارت «وَبِمَا جَرَى بِهِ قَلَمُ الْأَقْلَامِ» آمده است (طوسی ۱۴۱۱ ق: ج ۲، ۸۰۰)؛

ب) از عبارت «مُؤَلَّفِ الْأَسْبَابِ بِمَا جَرَتْ بِهِ الْأَقْلَامُ» می‌توان چنین برداشت کرد که قلم‌ها حقایقی‌اند که سلسله علت‌ها و معلول‌ها به وسیله آن‌ها در نظام هستی جاری می‌شود؛
 ج) از عبارت «وَمَضَتْ بِهِ الْأَحْتَامُ مِنْ سَابِقِ عِلْمِهِ وَ مُقَدَّرِ حُكْمِهِ»، که به عبارت پیشین عطف شده است، معلوم می‌شود که جاری شدن سلسله علت‌ها و معلول‌ها براساس علم ازلی و قضا و قدر علمی در ذات حق صورت می‌گیرد.

۶. بیان دیدگاه مختار در تحلیل فلسفی قلم با تکیه بر مبانی حکمت متعالیه

باتوجه به مطالبی که درباره قلم از دیدگاه ملاصدرا و علامه طباطبائی ذکر شد و نیز با نکاتی که از راه بررسی روایات پنج‌گانه به دست آمد، براساس مبانی حکمت متعالیه، می‌توان چند احتمال را در تفسیر فلسفی قلم مطرح کرد:

۱.۶ لوح، قلم، و نون که در آیات و روایات به مراتب علم فعلی خداوند متعال اشاره دارند حقایقی مجردند و نمی‌توان آن‌ها را با معیارهای مادی سنجید. از این رو کثرت به معنایی که در مرتبه عالم طبیعت وجود دارد در آن مرتبه راه نخواهد داشت. از سوی دیگر در آن مرتبه از هستی حقیقت واحد می‌تواند به دو اعتبار دو نام مختلف به خود بگیرد؛ یعنی مرکب و قلم می‌تواند دو عنوان برای یک حقیقت در نظر گرفته شود. توضیح مطلب این‌که نور وجودی پیامبر (ص) که نخستین صادر از خداوند متعال است دو روی دارد: یک روی آن به سوی خداوند متعال است که از این جهت چون بدون واسطه ظرف پذیرش

فیض هستی قرار می‌گیرد مرکب نامیده می‌شود و به تعبیر علامه طباطبایی می‌توان آن را ترکیبی از اجمال و تفصیل دانست؛ و از آن جهت که رو به سوی مادون خود دارد و واسطه فیض برای موجودات پایین‌تر از خود است قلم نامیده می‌شود. به‌دیگرسخن، در صادر اول، دو جهت فاعلی و قابل می‌توان در نظر گرفت؛ از جهت قابلی آن، که جهت اشرف آن است، به مرکب و از جهت فاعلی، که جهت اخس آن است، به قلم تعبیر می‌شود. روشن است که این تفسیر برای تبیین چرایی یکی بودن حقیقت «نون» با «قلم» کارایی دارد، ولی با دوگانگی وجودی میان قلم و نور پیامبر (ص) که در برخی روایات آشکارا از آن سخن به‌میان آمده است سازگار نیست؛ زیرا در این روایات، آفرینش نور پیامبر (ص) پیش از قلم دانسته شده است. از این رو باید راه دیگری برای حل دوگانگی پیمود که در ادامه ذکر می‌شود:

۲.۶ روایاتی که در آن‌ها لفظ قلم به صورت جمع (اقلام) آمده است بر این نکته دلالت دارد که اصطلاح «قلم» در روایات به هر موجود مجردی اطلاق شده است که نسبت به حقایق پایین‌تر از خود جنبه فاعلی دارد و واسطه فیض شمرده می‌شود؛ از همین رو نمی‌توان قلم را فقط نوعی از حقیقت به حساب آورد. براساس این تفسیر، میان این مطلب و روایاتی که در آن‌ها قلم به صورت مفرد به کار رفته و با نام نخستین مخلوق از آن یاد شده است هیچ گونه ناسازگاری وجود ندارد؛ زیرا این روایات بر نخستین قلم که همان نور پیامبر (ص) است حمل می‌شوند و روایات دیگر نیز بر قلم‌های دیگری که پایین‌تر از قلم نخست قرار دارند حمل می‌شوند. روشن است که برپایه همین تفسیر تعبیر «قلم الاقلام» که در روایتی از امام حسن عسکری (ع) آمده است به نور وجودی پیامبر (ص) اشاره دارد و صادر نخستین شمرده می‌شود.

خلاصه مطلب این‌که قلم الاقلام، براساس روایات، نخستین تجلی خداوند متعال در نظام هستی است و به حقیقتی گفته می‌شود که واسطه ظهور علم ازلی و کمالات خداوند متعال در مراتب دیگر هستی است. هم‌چنین، قلم یا اقلام از حقایق عالم عقل اند که به‌اعتبارهای گوناگون نام‌های گوناگونی را به خود گرفته‌اند. هر حقیقت عقلی در سلسله طولی هستی، از آن جهت که نسبت به حقایق پایین‌تر از خود جنبه فاعلی دارد و واسطه فیض به حساب می‌آید، در متن آیات و روایات از آن‌ها به «قلم» و «اقلام» یاد شده است و همان حقایق عقلی در سلسله طولی هستی اگر بالاتر از خود سنجیده شود، از آن‌رو که ظرف پذیرش کمالات حقایق بالاتر از خودند، درمورد آن‌ها تعبیر «لوح» به کار رفته است. به‌دیگرسخن، این دو تعبیر ویژه از یک حقیقت نیست، بلکه همه موجودات عالم عقل در قوس نزول را در بر می‌گیرد؛

۳.۶ تفسیر دیگری که می توان براساس مبانی حکمت متعالیه درباره لوح و قلم ارائه داد این است که مراد از قلم در آیات و روایات همه حقایق است که در مرتبه عالم عقل قرار دارند. هم چنین مقصود از لوح محفوظ مجموعه عالم مثال است که نسبت به عالم عقل جنبه قابلی دارد و حقایق را از آن عالم دریافت می کند. شاید سر این که قلم در آیات و روایات به صورت جمع «اقلام» آمده است، ولی لوح در معنای متافیزیکی آن نه در آیات قرآن و نه در روایات به صورت جمع «الواح» به کار نرفته است در همین نکته نهفته باشد. شایان ذکر است که عبارت ملاصدرا در کتاب *ایقاظ النائمین* هم سو با این تفسیر است. وی در این کتاب آشکارا قلم اعلی را عبارت دیگری از عالم عقل می داند (ملاصدرا بی تا: ۲۹).

باید توجه داشت که میان این تفسیر که مجموعه عالم عقل را «قلم» بدانیم و تفسیر پیشین که هر یک از موجودات عالم عقل «قلم» نامیده شود ناسازگاری وجود ندارد، بلکه تفاوت میان آن دو تنها در نحوه اعتبار عقلی است. توضیح مطلب این که اگر عالم عقل را به شرط شیء یعنی به شرط اجتماع لحاظ کنیم، از آن جهت که نسبت به حقایق مثالی علت هستی بخش و واسطه فیض است، «قلم» نامیده شده است و اگر عالم عقل را به شرط لا یعنی به شرط عدم اجتماع اعتبار کنیم، از آن رو که هر موجود عقلی نسبت به موجود عقلی پایین تر از خود واسطه فیض است، نام «قلم» به خود می گیرد.

۷. نتیجه گیری

براساس برداشت های روایی و فلسفی که ملاصدرا و علامه طباطبایی درباره قلم بیان داشته اند و نگارنده نیز نکات دیگری را بر آن ها افزود، این نتیجه به دست آمد که ملاصدرا در تبیین چگونگی صدور هستی از خداوند متعال قلم را نخستین موجودی می داند که بر طبق علم عنایی حق صادر شده است. وی عالم عقل را نام دیگر قلم و آن را صورت قضای الهی می داند. او هم چنین قلم اعلی را نخستین نازل کننده قرآن پس از خداوند متعال می داند که پس از آن لوح محفوظ و سپس لوح محو و اثبات و سرانجام جبرئیل امین قرار گرفته است.

علامه طباطبایی برخلاف ملاصدرا به تفصیل درباره قلم سخن می راند و به روایات مرتبط با قلم بیش از ملاصدرا توجه می کند. ایشان قلم را مرتبه ای از مراتب وجود می داند که موجودات به گونه ای اجمالی و بسیط در آن تحقق دارند و وجود تفصیلی آن ها را افاضه می کنند. لوح نیز مرتبه دیگری است که ظرف وجود تفصیلی اشیا است و مرکب مرتبه ای

است که اجمال و تفصیل، هر دو، در آن ثابت است و وجودی است که بر مادون اسماء گسترش یافته است.

با بهره‌گیری از سخنان ارزش‌مند ملاصدرا و علامه طباطبایی و نیز با بررسی‌هایی که نگارنده در روایات مرتبط با «قلم» انجام داده است، براساس مبانی حکمت متعالیه، این نتیجه به‌دست آمد که «قلم» در آموزه‌های دینی به هر موجود مجردی اطلاق شده است که نسبت به حقایق پایین‌تر از خود جنبه فاعلی دارد و واسطه فیض شمرده می‌شود؛ از همین رو نمی‌توان قلم را فقط نوعی از حقیقت به حساب آورد. براساس این تفسیر، میان این مطلب و روایاتی که در آن‌ها قلم به صورت مفرد به کار رفته و با نام نخستین مخلوق از آن یاد شده است هیچ گونه ناسازگاری وجود ندارد؛ زیرا این روایات بر نخستین قلم که همان نور پیامبر (ص) است حمل می‌شوند و روایات دیگر نیز بر قلم‌های دیگری حمل می‌شوند که پایین‌تر از قلم نخست قرار دارند. روشن است که برپایه همین تفسیر تعبیر «قلم الاقلام»، که در روایتی از امام حسن عسکری (ع) آمده است، به نور وجودی پیامبر (ص) اشاره دارد و صادر نخستین شمرده می‌شود. هم‌چنین می‌توان مراد از قلم را همه حقایقی دانست که در مرتبه عالم عقل قرار دارند و مقصود از لوح نیز مجموعه عالم مثال است که نسبت به عالم عقل جنبه قابلی دارد و حقایق را از آن عالم دریافت می‌کند. البته بیان شد که میان این دو تفسیر ناسازگاری وجود ندارد و تفاوت میان آن دو تنها به نحوه اعتبار عقلی بازمی‌گردد.

پی‌نوشت‌ها

۱. «اللُّوحُ الْمَحْفُوظُ لَهُ طَرْفَانِ - طَرْفٌ عَلَى بَيْمِينِ الْعَرْشِ وَ طَرْفٌ عَلَى جَبْهَةِ إِسْرَافِيلَ، فَإِذَا تَكَلَّمَ الرَّبُّ جَلَّ ذِكْرُهُ بِالْوَحْيِ ضَرَبَ اللَّوْحَ جَبِينَ إِسْرَافِيلَ فَيَنْظُرُ فِي اللَّوْحِ فَيُوحِي بِمَا فِي اللَّوْحِ إِلَى جِبْرِئِيلَ ع».
۲. «أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ الْقَلَمَ، فَقَالَ لَهُ: اكْتُبْ، فَكَتَبَ مَا كَانَ وَ مَا هُوَ كَائِنٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ».

۳.

وَأَمَّا "ن" فَهُوَ نَهْرٌ فِي الْجَنَّةِ. قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: أَحْمَدُ؛ فَجَمَدَ فَصَارَ مِدَادًا؛ ثُمَّ قَالَ عَزَّوَجَلَّ لِلْقَلَمِ: اكْتُبْ؛ فَسَطَرَ الْقَلَمُ فِي اللَّوْحِ الْمَحْفُوظِ مَا كَانَ وَ مَا هُوَ كَائِنٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ. فَالْمِدَادُ مِدَادٌ مِنْ نُورٍ، وَ الْقَلَمُ قَلَمٌ مِنْ نُورٍ، وَ اللَّوْحُ لَوْحٌ مِنْ نُورٍ. وَ قَالَ سَفِيَّانٌ: قُلْتُ لَهُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! بَيْنَ لِي أَمْرُ اللَّوْحِ وَ الْقَلَمِ وَ الْمِدَادِ فَضْلٌ بَيِّنٌ، وَ عَلَّمَنِي مِمَّا عَلَّمَكَ اللَّهُ فَقَالَ: يَا ابْنَ سَعِيدٍ! لَوْلَا أَنْكَ أَهْلُ الْجَوَابِ مَا أَجَبْتُكَ، فَنُونُ مَلِكٌ يُؤَدِّي إِلَى الْقَلَمِ، وَ هُوَ مَلِكٌ؛ وَ الْقَلَمُ يُؤَدِّي إِلَى اللَّوْحِ وَ هُوَ مَلِكٌ؛ وَ اللَّوْحُ يُؤَدِّي إِلَى إِسْرَافِيلَ، وَ إِسْرَافِيلُ يُؤَدِّي إِلَى مِيكَائِيلَ؛ وَ مِيكَائِيلُ يُؤَدِّي إِلَى جِبْرِئِيلَ، وَ جِبْرِئِيلُ يُؤَدِّي إِلَى الْأَنْبِيَاءِ وَ الرُّسُلِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ. قَالَ لِي: قُمْ يَا سَفِيَّانُ! فَلَا أَمْنُ عَلَيْكَ.

٤.

إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ الْقَلَمَ مِنْ شَجَرَةٍ فِي الْجَنَّةِ يُقَالُ لَهَا: الْخُلْدُ؛ ثُمَّ قَالَ لِنَهْرٍ فِي الْجَنَّةِ: كُنْ مِدَاداً فَجَمَدَ النَّهْرُ، وَكَانَ شَدَّ بِيَاضاً مِنَ التَّلَجِّ، وَأَحْلَى مِنَ الشَّهْدِ؛ ثُمَّ قَالَ لِلْقَلَمِ: اكْتُبْ. قَالَ: وَمَا أَكْتُبُ، يَا رَبُّ، قَالَ: اكْتُبْ مَا كَانَ وَمَا هُوَ كَائِنٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ فَكَتَبَ الْقَلَمُ فِي رَقٍّ أَشَدَّ بِيَاضاً مِنَ الْفِضَّةِ، وَأَصْفَى مِنَ الْبِاقُوتِ. ثُمَّ طَوَاهُ فَجَعَلَهُ فِي رُكْنِ الْعَرْشِ، ثُمَّ خَتَمَ عَلَيْهِ فَمِ الْقَلَمِ فَلَمْ يَنْطِقْ بَعْدُ وَلَا يَنْطِقُ أَبَداً. فَهُوَ الْكِتَابُ الْمَكْنُونُ الَّذِي مِنْهُ النَّسْخُ كُلُّهَا. أَوْ لَسْتُمْ عَرَباً؟ فَكَيْفَ لَا تَعْرِفُونَ مَعْنَى الْكَلَامِ، وَأَحَدَكُمْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ: انسخ ذلك الكتاب أو ليس إنما ينسخ من كتاب أخذ من الأصل، وهو قوله: «إنا كنا نستنسخ ما كنتم تعملون».

٥.

... فَسَطَرَ الْقَلَمُ فِي اللَّوْحِ الْمَحْفُوظِ مَا كَانَ وَمَا هُوَ كَائِنٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ فَالْمِدَادُ مِدَادٌ مِنَ نُورٍ وَالْقَلَمُ قَلَمٌ مِنَ نُورٍ وَاللَّوْحُ لَوْحٌ مِنَ نُورٍ وَقَالَ سَفِيَّانٌ فَقُلْتُ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ بَيْنَ لِي أَمْرُ اللَّوْحِ وَالْقَلَمِ وَالْمِدَادِ فَضَلَّ بَيَّانٌ وَعَلَّمَنِي مِمَّا عَلَّمَكَ اللَّهُ فَقَالَ يَا ابْنَ سَعِيدٍ لَوْ لَا أَنْكَ أَهْلٌ لِلْجَوَابِ مَا أَجَبْتُكَ فَنُونَ مَلِكٌ يُودَى إِلَى الْقَلَمِ وَهُوَ مَلِكٌ وَالْقَلَمُ يُودَى إِلَى اللَّوْحِ وَهُوَ مَلِكٌ ...

٦.

... أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَمَرَ الْقَلَمَ فَجَرَى عَلَى اللَّوْحِ الْمَحْفُوظِ بِمَا هُوَ كَائِنٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ قَبْلَ خَلْقِ آدَمَ بِالْفَى غَامٍ وَأَنَّ كَتَبَ اللَّهُ كُلَّهَا فِيمَا جَرَى فِيهِ الْقَلَمُ فِي كُلِّهَا تَحْرِيمُ الْأَخْوَاتِ عَلَى الْأَخُوَّةِ مَعَ مَا حُرِّمَ وَ هَذَا نَحْنُ قَدْ نَرَى مِنْهَا هَذِهِ الْكُتُبَ الْأَرْبَعَةَ الْمَشْهُورَةَ فِي هَذَا الْعَالَمِ التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَالزَّبُورَ وَالْفُرْقَانَ أَنْزَلَهَا اللَّهُ عَنِ اللَّوْحِ الْمَحْفُوظِ عَلَى رُسُلِهِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ مِنْهَا التَّوْرَةُ عَلَى مُوسَى (ع) وَالزَّبُورُ عَلَى دَاوُدَ (ع) وَالْإِنْجِيلُ عَلَى عِيسَى (ع) وَالْقُرْآنُ عَلَى مُحَمَّدٍ (ص) ...

٧.

سَبَقَ الْعِلْمُ وَجَفَّ الْقَلَمُ وَمَضَى الْقَدْرُ بِتَحْقِيقِ الْكِتَابِ وَتَصْدِيقِ الرُّسُلِ وَبِالسَّعَادَةِ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ لِمَنْ آمَنَ وَاتَّقَى وَبِالشَّقَاءِ لِمَنْ كَذَّبَ وَكَفَرَ وَبَوْلَايَةِ اللَّهِ الْمُؤْمِنِينَ وَبِرَاءَتِهِ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص عَنْ اللَّهِ أُرْوَى حَدِيثِي إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَقُولُ يَا ابْنَ آدَمَ بِمَسِيَّتِي كُنْتَ أَنْتَ الَّذِي تَشَاءُ لِنَفْسِكَ مَا تَشَاءُ وَبِإِرَادَتِي كُنْتَ أَنْتَ الَّذِي تُرِيدُ لِنَفْسِكَ مَا تُرِيدُ...

٨.

إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى خَلَقَ نُورَ مُحَمَّدٍ ص قَبْلَ أَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَالْعَرْشَ وَالْكَرْسِيَّ وَاللَّوْحَ وَالْقَلَمَ وَالْجَنَّةَ وَالنَّارَ وَقَبْلَ أَنْ خَلَقَ آدَمَ وَنُوحاً وَإِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَمُوسَى وَعِيسَى وَدَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ وَكُلَّ مَنْ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي قَوْلِهِ وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ إِلَى قَوْلِهِ وَهَدَيْنَاهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ وَقَبْلَ أَنْ خَلَقَ الْأَنْبِيَاءَ كُلَّهُمْ بِأَرْبَعِمِائَةِ أَلْفٍ وَأَرْبَعٍ وَعِشْرِينَ أَلْفَ سَنَةٍ...

٩. «الْحَمْدُ لِلَّهِ الْعَالِمِ بِمَا هُوَ كَائِنٌ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَدِينَ لَهُ مِنْ خَلْقِهِ دَائِنٌ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مُؤَلِّفَ الْأَسْبَابِ بِمَا جَرَتْ بِهِ الْأَقْلَامُ وَمَضَتْ بِهِ الْأَحْتَامُ مِنْ سَابِقِ عِلْمِهِ وَمُقَدَّرِ حُكْمِهِ ...»

کتابنامه

قرآن کریم.

- ابن بابویه، محمد بن علی (۱۳۹۸ ق)، التوحید، به تصحیح هاشم حسینی، قم: نشر اسلامی.
- ابن بابویه، محمد بن علی (۱۳۶۲)، النخصال، به تحقیق علی اکبر غفاری، قم: جامعه مدرسین.
- ابن بابویه، محمد بن علی (۱۳۸۵)، علل الشرائع، قم: کتاب فروشی داوری.
- ابن بابویه، محمد بن علی (۱۴۰۳ ق)، معانی الاخبار، به تحقیق و تصحیح علی اکبر غفاری، قم: دفتر اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمی قم.
- طباطبایی، سید محمد حسین (۱۴۱۹ ق)، الرسائل التوحیدیة، بیروت: النعمان.
- طباطبایی، سید محمد حسین (۱۴۱۷ ق)، المیزان فی تفسیر القرآن، قم: دفتر اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمی قم.
- طباطبایی، سید محمد حسین (بی تا)، الشمس الساطعة، به تحقیق و تصحیح محمد حسین حسینی طهرانی، بیروت: دار المحجة البيضاء.
- طبرسی، احمد بن علی (۱۴۰۳ ق)، الاحتجاج علی اهل اللجاج، مشهد: نشر مرتضی.
- طوسی، محمد بن الحسن (۱۴۱۱ ق)، مصباح المتهجد و سلاح المتعبد، بیروت: مؤسسة فقه الشیعة.
- قمی، علی بن ابراهیم (۱۴۰۴ ق)، تفسیر القمی، به تحقیق و تصحیح طیب موسوی جزائری، قم: دار کتاب.
- کلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق (۱۴۰۷ ق)، الکافی، به تحقیق و تصحیح علی اکبر غفاری و محمد آخوندی، تهران: دار الکتب الإسلامية.
- مجلسی، محمد باقر (۱۴۰۳ ق)، بحار الانوار الجامعة لدرر اخبار الأئمة الأطهار، بیروت: دار احیاء التراث العربی، مؤسسة الوفاء.
- ملاصدرا، محمد بن ابراهیم (۱۳۶۰)، اسرار الآیات، مقدمه و تصحیح از محمد خواجهی، تهران: انجمن حکمت و فلسفه ایران.
- ملاصدرا، محمد بن ابراهیم (۱۹۸۱)، الحکمة المتعالیة فی الاسفار العقلیة الاربعة، بیروت: دار احیاء التراث.
- ملاصدرا، محمد بن ابراهیم (۱۳۶۳ الف)، المبدأ و المعاد، به تحقیق عبدالله نوران، تهران: مطالعات اسلامی.
- ملاصدرا، محمد بن ابراهیم (۱۳۶۳ ب)، مفاتیح الغیب، مقدمه و تصحیح از محمد خواجهی، تهران: تحقیقات فرهنگی.
- ملاصدرا، محمد بن ابراهیم (بی تا)، ایقاظ النائمین، تهران: انجمن اسلامی حکمت و فلسفه ایران.
- ملاصدرا، محمد بن ابراهیم (۱۴۱۵ ق)، تفسیر القرآن الکریم، قم: بیدار.
- ملاصدرا، محمد بن ابراهیم (۱۳۶۶)، شرح اصول الکافی، به تصحیح محمد خواجهی و تحقیق علی عابدی شاهرودی، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- ملاصدرا، محمد بن ابراهیم (۱۳۰۲ ق)، مجموعه الرسائل التسعة، قم: مکتبه المصطفوی.